

۱۲ موردی که در مدرسه درباره تفکر خلاق به ما آموزش داده نمی شود!



خلاصه: جنبه هایی از تفکر خلاق که معمولاً آموزش داده نمی شود.

محتوا:

۱. شما خلاق هستید، هنرمند شخص خاصی نیست. هر یک از ما نوع خاصی از هنرمند هستیم. همه ما متفکر خلاق و منطقی به دنیا می آییم. تفاوت بین افراد خلاق و افرادی که دارای این خصوصیت نیستند، تنها یک باور ساده است. افراد خلاق باور دارند که خلاق هستند و افرادی که بر این باورند که خلاق نیستند، پس خلاق نیستند. هنگامی که شما یک هویت خاص و مجموعه ای از باورها درباره خودتان دارید، علاقه مند خواهید بود که مهارت های مورد نیاز برای نشان دادن هویت و باور های خودتان را جستجو کنید و این دلیل این است که چرا افرادی که خود را خلاق می دانند، خلاق می شوند.

اگر شما معتقد باشید که خلاق نیستید، بنابراین نیازی به یادگیری این که چگونه خلاق می شوید نیست و شما هم به دنبال آن نخواهید رفت. واقعیت این است که اعتقاد شما مبنی بر خلاق بودن شما را از تلاش برای هر چیز جدیدی معاف می کند.

وقتی کسی به شما می گوید که خلاق نیست، شما در حال صحبت با کسی هستید که هیچ علاقه ای برای خلاق شدن ندارد و برای آن تلاش هم نمی کند.

۲. تفکر خلاق یک نوع کار است. شما باید عشق و شور . عزم جدی داشته باشید برای این که خود را در فرآیند ایجاد ایده های جدید و متفاوت غرق کنید. سپس باید در برابر همه ناملایمات و سختی ها استقامت داشته باشید. همه نوابغ خلاق عاشقانه سخت کار می کنند و ایده های غیر قابل باوری را تولید می کنند که اکثر آن ها بد است. در حقیقت اکثر اشعار بد توسط شاعران بزرگ نوشته شده بود تا شاعران کوچک.

"توماس ادیسون" ۳۰۰۰ ایده مختلف قبل از این که او آنها را به صورت عملی ارزیابی کند، برای سیستم های روشنایی داشت. "ولفگانگ آمادئوس موتزارت" در طول زندگی کوتاه خلاقانه خود بیش از ۶۰۰ قطعه موسیقی از جمله ۴۱ سمفونی و حدود ۴۰ اپرا ساخت.

"رامبراند" حدود ۶۵۰ نقاشی و ۲۰۰۰ نقشه کشید و "پیکاسو" بیش از ۲۰۰۰۰ نسخه کار را اجرا کرد. "شکسپیر" حدود ۱۵۴ قطعه شعر سرود که برخی از آن ها شاهکار بودند و برخی بهتر از اشعار معاصر خود نبود و برخی نیز بسیار بد بود.

۳. شما باید اعمال خلاق بودن را با دقت جستجو کنید. هنگامی که شما در حال تولید ایده برای پاسخ به چالشی هستید. در حقیقت در حال تجدید انتقال دهنده های عصبی مرتبط با ژن هایی هستید که در حال خاموش و روشن شدن در پاسخ به آنچه مغز شما انجام می دهد، هستید.

هنگامی که شما در حال جستجوی راه هایی برای یافتن ایده های جدید هستید، در حال انرژی دادن به مغز از طریق افزایش تعداد ارتباطات بین نورون ها هستید. هر چه بیشتر برای یافتن ایده ها تلاش کنید، مغز شما فعال تر می شود و شما بیشتر خلاق تر می شوید. اگر می خواهید یک هنرمند شوید، هر روز یک نقاشی بکشید و مطمئن باشید در آینده یک هنرمند خواهید شد. شما ممکن است "ون گوگ" نشوید، اما شما هنرمند تر از کسی خواهید شد که هرگز در این راه تلاش نکرده است.

۴. مغز شما یک کامپیوتر نیست، مغز شما یک سیستم پویا است که بجای اینکه الگوهای خود را مانند یک کامپیوتر محاسبه کند، آنها را تکمیل می کند و از طریق انرژی خلاق که از بازخورد تجارب واقعی یا ساختگی بدست آمده است، رشد می کند. شما تجربه را ترکیب کنید، به معنای واقعی کلمه آن رادر تخیل خود ایجاد کنید. مغز انسان تفاوت بین تجربه واقعی و تجربه ای که به صورت واضح با جزئیات تصور شده است را نمی تواند تشخیص دهد.

همین کشف "آلبرت انیشتن" را قادر ساخت که آزمایشات فکری خود را با سناریوهای خیالی که منجر به ایده های انقلابی درباره فضا و مکان شد، ایجاد کند. یک روز به عنوان مثال تصور کرد که عاشق شده است و سپس بعد از ۲ هفته از تصور عاشقی، زنی را که عاشقش شده بود را در خیال خود ملاقات کرد.

این امر منجر به ارائه نظریه Acausality شد. همین پروسه آمیختن تجربه باعث شد تا "والت دیزنی" تصورات خود را برای زندگی واقعی به ارمغان آورد.

۵. هرگز یک جواب درست وجود ندارد. واقعیت مبهم است. ارسطو گفت: "واقعیت یا A است یا A نیست" هر دوی آن ها نمی شود. آسمان یا آبی است یا نیست. این یک تفکر سیاه و سفید است زیرا آسمان یک میلیارد فام های مختلف آبی رنگ است. باریکه ای از نور یا موج است یا موج نیست (یا A است یا A نیست). فیزیکدانان کشف کردند که نور می تواند یا یک موج باشد یا ذراتی بسته به دیدگاه ناظر باشد. تنها قطعیت و یقین در زندگی، عدم قطعیت است. هنگام تلاش برای تولد ایده، آنها را سانسور نکنید و یا اینکه ارزیابی نکنید که آیا این ایده در عمل اتفاق می افتد یا نه. هیچ چیزی سریع تر از خود سانسوری ایده ها در هنگام تولید آن ها، ایده را از بین نمی برد.

درباره همه ایده های خود، قبل از اینکه آن ها را انتخاب کنید، به عنوان احتمالات تا آن جایی که می توانید فکر کنید و آن ها را ارائه دهید. جهان سیاه و سفید نیست، جهان خاکستری است.

۶. هرگز با اولین ایده خوب متوقف نشوید، همواره تلاش کنید که ایده هایی بهتر از قبلی را پیدا کنید و این کار را تا آن جا ادامه دهید که بدانید یک ایده بهتر از دیگر ایده ها دارید.

در سال ۱۸۶۲ "فیلیپ ریس" اختراع خود را که می توانست موزیک را به روی سیم ها انتقال دهد، ارائه داد. او روزها دور از بهبود اختراع خود برای تبدیل شدن به یک تلفن که می توانست صدا را انتقال دهد، بود. هر کارشناس ارتباطات در آلمن او را از پیشرفت ساخت منصرف می کرد، به عنوان مثال آن ها می گفتند: تلگراف به اندازه کافی خوب است، هیچ کس تلفن را خریداری و از آن استفاده نخواهد کرد. ۱۰ سال بعد "الکساندر گراهام بل" تلفن را اختراع کرد.

"انسپر سیلور" یک چسب جدید را برای 3M اختراع کرد که به اشیا می چسبید ولی به راحتی هم برداشته می شد. این برای اولین بار بود که یک چسب تخته بولتن به بازار عرضه میشد که تخته ها به راحتی از یک مکان به مکان دیگر قابل جابجایی بود. هیچ بازاری برای وجود نداشت اما سیلور آن چسب را کنار نگذاشت. یک روز "آرتور فرای" و یکی دیگر از کارکنان 3M هنگامی که در حال آواز خواندن در گروه کر کلیسا بودند، نشانگر صفحه از روی سرود نامه سقوط کرد و به زمین افتاد. فرای نشانگر صفحه را با چسب سیلور پوشاند و فهمید که با این کار نشانگر در حال خود باقی خواهد ماند و براحتی و بدون آسیب رساندن به صفحه برداشته می شود. و از آن به بعد post-it note ها متولد شدند.

"توماس ادیسون" همواره تلاش می کرد که در کار خود از یک ایده به ایده دیگر جهش کند. او کار خود را از تلفن(انتقال صدا) به گرامافون(صدای ضبط شده) و در نهایت به تصاویر متحرک(تصاویر ضبط شده) جهش داد.

۷. انتظار می رود متخصصین منفی گرا باشند. هر چه یک فرد متخصص تر می شود، طرز فکر آن ها در تائید آنچه که معتقدند به صورت مطلق است بیشتر محدود و تثبیت می شود. در نتیجه هنگامی که با ایده های جدید و مختلف روبرو می شوند، تمرکز آن ها بیشتر بر روی انطباق خواهد بود: آیا این ایده با آنچه که من می دانم درست است، مطابقت دارد؟ اگر نه، متخصصیت همه وقت خود را صرف نشان دادن یا توضیح دادن این که چرا، این ایده قابل اجرا نیست، میکنند. آن ها به دنبال راه هایی برای کار کردن یا اجرای آنها نیستند زیرا این کار نشان می دهد که چیزی که آن ها به عنوان مطلق در نظر می گیرند، هرگز مطلق نیست. این موضوع دلیل این است که چرا وقتی "فرد اسمیت" Federal Express را ایجاد کرد، هر کارشناس تحویل در آمریکا سرنوشت شومی را پیش بینی کرد. بعد از آن، آن ها گفتند: اگر این مفهوم تحویل شدنی بود، اداره پست یا UPS آن را مدت ها پیش انجام داده بود.

۸. به غرائز خود اعتماد کنید. به خودتان اجازه ندهید که ناامید شوید. "آلبرت انیشتن" از مدرسه اخراج شد زیرا نگرش او تاثیر منفی بر روی دانش آموزان سخت کوش داشت. او در امتحان ورودی دانشگاه مردود شد و در یک مدرسه کسب و کار به مدت ۱ سال حضور یافت و تنها فرد در کلاس فارغ التحصیلی بود که تحت تعلیم قرار نگرفت زیرا هیچ استادی او را نمی پذیرفت. یکی از استادان گفته بود که انیشتن تنبل ترین سگی است که دانشگاه تا به حال به خود دیده است. به پدر و مادر "بتهون" گفته شده بود که بتهون برای آهنگساز شدن بسیار خنگ است. همکاران چارلز داروین زمانی که او بر روی نظریه تکامل بیولوژیکی کار می کرد او را احمق می خواندند.

"والث دیزنی" از اولین کار خود در روزنامه اخراج شد زیرا او فاقد قوه تخیل بود. "توماس ادیسون" که تنها دو سال در مدرسه رسمی تحصیل کرد و دارای یک گوش کاملاً ناشنوا و یک گوش کم شنوا بود، از کار خود به عنوان روزنامه فروش و بعد به عنوان یک تلگرافچی اخراج شد و هنوز به عنوان مشهورترین مخترع در تاریخ آمریکا شناخته می شود.

۹. چیزی به نام شکست وجود ندارد. زمانی که شما تلاش می کنید که چیزی را انجام دهید و موفق نمی شوید، شکست نمی خورید بلکه چیزی را که اجرا نمی شود را یاد گرفته اید. همواره از خود بپرسید: چه چیزی در مورد چیزی که کار نمیکنند، یاد گرفته ام؟ آیا این می تواند چیزی را که من نتوانستم توضیح دهم را توضیح دهد؟ چه چیزی من کشف کرده ام که نتوانستم با اجرای این ایده کشف کنم؟

هر گاه کسی به شما می گوید هرگز مرکب اشتباهی نشده است، شما در حال صحبت با کسی هستید که هرگز برای چیزهای جدید تلاش نکرده است.

۱۰. شما چیزها را آنگونه که هستند، نمی بینید. آن ها را آن گونه که خود می خواهید می بینید. شما تجربیات خود را تفسیر می کنید. همه تجارب خنثی هستند. آن ها هیچ معنی ندارد. شما با روشی که برای تفسیر کردن آن ها انتخاب می کنید، به آن ها معنی می دهید.

اگر شما یک روحانی یا کشیش هستید، نشانه های خدا را همه جا می بینید و اگر یک ملحد یا کافر هستید، نبود خدا را در همه جا می بینید.

IBM متوجه شد که هیچ کس در دنیا کامپیوتر شخصی ندارد. IBM این موضوع را به معنای عدم وجود بازاری برای کامپیوتر شخصی تفسیر کرد. "بیل گیتس" و "استیو جابز" فقدان همان کامپیوتر های شخصی را به عنوان یک فرصت عظیم تفسیر کردند. هنگامی که "توماس ادیسون" به همراه دستیارش مشغول کار بر روی رشته لامپ بودند، دستیار او از او سوال مرد: چرا بعد از این همه وقت تسلیم نمی شو؟ شکا ۵۰۰۰ دفعه شکست خورده ای. ادیسون به او نگاهی کرد و گفت: منظور تو از شکست را متوجه نمی شود، زیرا من ۵۰۰۰ مورد را که کار نمی کنند را کشف کرده ام.

شما واقعیت های خود را با چگونه تفسیر کردن تجربیات خود می سازید.

۱۱. همواره به یک مشکل در شرایط خودش نزدیک شوید. هرگز به اولین تصویر و چشم اندازی که از یک مشکل دریافت می کنید، اعتماد نکنید زیرا آن موضوع باعث تفکر مغرضانه خواهد شد. همواره به مسئله خود از چندین وجه نگاه کنید. همواره به خاطر بسپارید که فرد نابغه دیدگاهی را می یابد که هیچ کس به آن فکر نکرده است. برای بررسی مسئله شیوه های مختلف را جستجو کنید. صورت مسئله را چندین با کلمات مختلف بنویسید.

نقش های دیگر را در نظر بگیرید. به عنوان مثال ببینید دیگران به این مسئله چگونه نگاه می کنند. "چی لینو"، "پیکاسو"، "جرج پاترن" مسئله را چگونه تفسیر می کنند. تصویری از مسئله رسم کنید، یک مدل ترسیم کنید. چیزهایی را جستجو کنید که به صورت مجازی مسئله را شرح می دهد و ارتباطات بین این چیزها و مسئله را تعیین کنید. از دوستان و غریبه ها سوال کنید که آن ها مسئله را چگونه حل می کنند؟ از یک کودک ۱۰ ساله و یا پدر بزرگ و مادر بزرگ خود بخواهید که مسئله را حل کنند. زمانی که شما شیوه نگاه کردن به چیزها را تغییر دهید، **the things you look at** change.

۱۲. یاد بگیرید که به صورت غر معیر آمول فکر کنید. نابغه های خلاق به صورت تحلیلی و منطقی فکر نمی کنند. متفکران تحلیلی، منطقی و معمولی، متفکران خاصی هستند به این معنی که آن ها همه اطلاعاتی که مرتبط با مسئله نیست را حذف می کنند. آنها به دنبال راه هایی هستند که احتمالات را حذف کنند. نابغه های خلاق، متفکران کلی هستند، به این معنی که آن ها راه هایی را جستجو می کنند که شامل هر چیزی باشد، از جمله شامل چیزهایی که کاملا متفاوت و نامربوط هستند. ایجاد ارتباط بین چیزهای نامربوط و یا متفاوت باعث تحریک الگوهای فکری مختلف در مغز آن ها می شود. این الگو های جدید منجر به ارتباطات جدیدی می شود که به آن ها یک راه متفاوت برای تمرکز بر روی اطلاعات و شیوه های مختلفی برای تفسیر آنچه آن ها بر روی آن تمرکز کرده اند، ارائه می دهد. این شیوه چگونه بوجود آمدن ایده های اصلی و واقعا جدید است.

"آلبرت اینشتین" یک سخن معروف دارد: تخیل مهم تر از دانش است. دانش محدود به چیزهایی است که ما در حال حاضر می دانیم و درک می کنیم، در حالی که تخیل همه جهان را در بر می گیرد.

و سر انجام اینکه:

خلاقیت یک تناقض است. برای خلاق بودن فرد باید دارای دانش باشد اما در عین حال باید دانش را فراموش کند ، باید ارتباطات غیر منتظره بین چیزها را ببیند اما نباید اختلالات ذهنی داشته باشد ، باید به سختی کار کند اما زمانی برای بروز رسانی اطلاعات نباید صرف کند، باید ایده های زیادی تولید کند که ممکن است بسیاری از آن ها بی فایده باشد، باید به هر چیزی مانند هر کس دیگر نگاه کند و در عین حال یک نگاه متفاوت. باید تمایل به موفقیت داشته باشد و در عین حال شکست را باید بپذیرد. باید مصر و سخت کوش باشد اما نه لجوج و باید به سخنان متخصصین گوش دهد اما باید بداند که چگونه به آن ها توجه نکند.

درباره نویسنده:

Michael Michalko یکی از متخصصین خلاق و تحسین برانگیز در جهان و مولف کتاب هایی نظیر ThinkToys (کتاب راهنمای خلاقیت کسب و کار) ، ThinkPak (کارت های طوفان مغزی) ، خلاقیت ماهرانه (رازهایی از نابغه خلاق)، ... است.

نویسنده: Michael Michalko

مترجم : ندا نجفی - باشگاه مدیران فردای ایران (www.modiriran.ir)



www.ModirIran.ir